

فصلنامه اطلاع‌رسانی در حوزه نقد و تصحیح متون، نسخه‌شناسی و ایران‌شناسی

دوره سوم، سال چهارم، شماره یکم و دوم، بهار - تابستان ۱۳۹۸ [انتشار: زمستان ۱۳۹۹]

سرسختن: دیپلماسی فرهنگی و میراث مکتوب • نظام تعریف/علی‌اشرف صادقی • معرفی سه منبع کهن رباعیات خیام / سید علی میرافضلی • سیدمهره و شکمبه / علی صوفی آق‌قله • چند نکته و لغت از «مواهب الهمی» معین الدین یزدی / احمد بهنامی • توضیحات درباره چند تن از مملو‌حان مویجوری دامغانی / راضیه آبدیان • تصحیح پتی از طیان مرغری / محسن احمدوندی • خاکم به دهان، درباره سابقه یک مثل / ویلهم باخر؛ ترجمه ساس ریوندی • نگاهی به «تأثیر ادبیات فارسی در ادبیات انگلیسی» / مجالدین کیوانی • نقد و بررسی «دیوان ازرقی هروی» / مجالدین کیوانی • توضیحات درباره «بخشی از تفسیری کهن به پارسی» / مسعود قاسمی • رباعیات خیام به‌روایت شیخ محمود بیروذقی / سید علی میرافضلی • «تلفظ در شعر کهن فارسی»: سرشتی بایدما و ناپیدهای پژوهش / علی شاپوران • حکایتی ساختگی از قرآن‌های خطی افغانستان: نقادی بر کتاب «حکایت قرآن‌های ناپیدای افغانستان» و مقاله «آغازی بر فهرست‌نگاری مخطوطات افغانستان» / مصوبه نظری • نگاهی به تصحیح «خلاصه الأشعار و زیادة الأفكار (بخش یزد و کرمان و نواحی آن)» / مرتضی موسوی • معرفی و نقد کتاب «ناصر خسرو» / حسن حیدرزاده سردرود • نقد و بررسی ترجمه «شکوت‌نالا» / سید احمدرضا قائم‌مقامی • دورنمایی از کتاب «قرآن موزخان» / زینب سادات ابطحی • نگاهی منتقدانه به مقاله «سنگ‌نبشتای نویافته در آرامگاه داریوش بزرگ در نقش رستم (DNF)» / سهیل دلشاد • ریشه‌شناسی چه می‌کند (۶-۱۰) / سید احمدرضا قائم‌مقامی • آثار نعیمیا مصطفی اقلندی / نصرالله صالحی





فصلنامه اطلاع‌رسانی در حوزه نقد و تصحیح
 متون، نسخه‌شناسی و ایران‌شناسی
 دوره سوم، سال چهارم، شماره یکم و دوم
 بهار - تابستان ۱۳۹۸ [انتشار: زمستان ۱۳۹۹]

صاحب امتیاز:

مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب

مدیر مسئول و سردبیر: اکبر ایرانی

معاون سردبیر: مسعود راستی‌پور

مدیر داخلی: یونس تسلیمی پاک

طراح جلد: محمود خانی

چاپ دیجیتال: میراث

نشانی مجله:

تهران، خیابان انقلاب اسلامی، بین خیابان دانشگاه و
 ابوریحان، ساختمان فروردین (شماره ۱۱۸۲)، طبقه دوم.

شناسه پستی: ۱۳۱۵۶۹۳۵۱۹

تلفن: ۶۶۴۹۰۶۱۲

دورنگار: ۶۶۴۰۶۲۵۸

www.mirasmaktoob.ir
 gozaresh@mirasmaktoob.ir

بها: ۲۵۰،۰۰۰ ریال

روی جلد: یک قطعه خط در مرقع به نشانی MS. Douce
 Or. a.1 در کتابخانه بادلیان آکسفورد (دربارۀ این مرقع نک.
 مخزن الاسرار نظامی، نسخبرگردان دستنویس به نشانی Sup-
 plement Persan 985 کتابخانه ملی فرانسه، تهران، ۱۳۹۹، میراث
 مکتوب، مقدمه: سی و دو-سی و چهار)

تصویر خط بسمله

از نسخه کتابخانه John Rylands

فهرست

سرسخن

دیپلماسی فرهنگی و میراث مکتوب ۳-۵

بستار

نظام تعریف/ علی‌اشرف صادقی ۶-۷
 معرفتی سه منبع کهن رباعیات ختّام / سید علی میرافضلی ۸-۱۳
 سپیدمهره و شنکبه / علی صفری آقلعه ۱۴-۱۷
 چند نکته و لغت از «مواهب الهی» معین‌الدین یزدی / احمد بهنامی ۱۸-۲۱
 توضیحاتی درباره چند تن از ممدوحان منوچهری دامغانی / راضیه آبدیان ۲۲-۲۷
 تصحیح بی‌تی از طیبان مرغزی / محسن احمدوندی ۲۸-۳۰
 خاکم به دهان، درباره سابقه یک مثل / ویلهلم باخر؛ ترجمه: سپاس ریوندی ۳۱-۳۳

نقد و بررسی

نگاهی به «تأثیر ادبیات فارسی در ادبیات انگلیسی» / مجدالدین کیوانی ۳۴-۴۹
 نقد و بررسی «دیوان ازرقی هروی» / مجدالدین کیوانی ۵۰-۵۴
 توضیحاتی درباره «بخشی از تفسیری کهن به پارسی» / مسعود قاسمی ۵۵-۶۴
 نکاتی درباره «تفسیر قرآن پاک» / مسعود قاسمی ۶۵-۷۱
 رباعیات ختّام به روایت شیخ محمود پیربوداقی / سید علی میرافضلی ۷۲-۷۵
 «تلفظ در شعر کهن فارسی»: سرمشق‌های پدیدها و نبایدهای پژوهش / علی شاپوران ۷۶-۱۰۴
 حکایتی ساختگی از قرآن‌های خطی افغانستان: نقدی بر کتاب «حکایت قرآن‌های ناپیدای افغانستان»
 و مقاله «آغازی بر فهرست‌نگاری مخطوطات افغانستان» / معصومه نظری ۱۰۵-۱۰۸
 نگاهی به تصحیح «خلاصة الاشعار و زبدة الافکار (بخش یزد و کرمان و نواحی آن)» /
 مرتضی موسوی ۱۰۹-۱۲۵
 معرفتی و نقد کتاب «ناصر خسرو» / حسن حیدرزاده سردرود ۱۲۶-۱۳۶
 نقد و بررسی ترجمه «شکوت‌تلا» / سید احمدرضا قائم‌مقامی ۱۳۷-۱۴۱
 دورنمایی از کتاب «قرآن مورّخان» / زینب سادات ابطی ۱۴۲-۱۴۶
 نگاهی منتقدانه به مقاله «سنگ‌نبشته‌های نویافته در آرامگاه داریوش بزرگ در نقش رستم (DNF)» /
 سهیل دلشاد ۱۴۷-۱۵۹

پژوهش‌هایی در باب تحقیق

ریشه‌شناسی چه می‌کند؟ (۶-۱۰) / سید احمدرضا قائم‌مقامی ۱۶۰-۱۶۶

ایران در متون و منابع عثمانی (۲۱)

آثار نعیم مصطفی افندی / نصرالله صالحی ۱۶۷-۱۷۰



سند ذکر آنها، که اوستا باشد، پی گرفته شده و تحولات و تبدیلاتی که در این نام‌ها راه یافته به اختصار شرح شده است. صورت کهن این کلمات در اوستا و متن‌های پهلوی نیز عمداً به خط فارسی آمده است (و گاه البته برای جلوگیری از بدخوانی به خط مقبوس از خط لاتینی نیز آوانویسی شده) تا خواندن آن برای عموم خوانندگان آسان باشد. امیدواریم توانسته باشیم مطلب را طوری بیان کنیم که نه دریافتش موجب زحمت خوانندگان باشد و نه سادگی‌اش سبب طعن متخصصان. در ضمن نوشته و در پایان آن بر یک-دو تحول معمول در نام‌های جغرافیایی تأکید شده است. یکی از این تحولات تبدیل نام‌های ناآشنا یا تبدیل اجزای نامفهوم و ناآشنای نام‌ها در نزد غالب اهل زبان به کلمه یا جزئی است مفهوم و آشنا. این نمونه‌ای است از آنچه زبان‌شناسان transparency می‌گویند، یعنی روشن کردن آنچه مبهم است. امیدواریم که از بعضی شواهد این نوشته بتوان این معنی را در تحولات نام‌های جغرافیایی به اجمال دریافت.

نکته‌ای دیگر که اشاره به آن مقدمتاً لازم است این است که در این نوشته کوششی در یافتن اشتقاق، یا به تعبیر درست‌تر اصل («اتیمون»)، این نام‌ها نشده است؛ مثلاً به همین اندازه بسنده شده که گناباد صورت کهن‌ترش گنابَد است و صورت کهن‌تر این اخیر و ناوَد. یافتن وجه اشتقاق این نام‌ها و بسیاری نام‌های دیگر یا ناممکن است و تعرض به آن از احتیاط به دور، یا اگر ممکن باشد، غالباً از نقص و خلل خالی نیست. راست است که بر شهرها و دیه‌ها و محال به عللی (مانند وجود بعضی عوارض جغرافیایی

ریشه‌شناسی چه می‌کند؟ (۶-۱۰)

ترجمه و اقتباس: سید احمد رضا قائم مقامی

دانشگاه تهران
qaemmaqami@ut.ac.ir

مقدمه

داود منشی‌زاده کتابی در جغرافیای تاریخی ایران دارد با نام تتبعات جغرافیایی و تاریخی دربارهٔ حماسه ملی ایران^۱، که با وجود احتوا بر مطالب مفید و یافته‌های جدید در بین محققان ایران کمتر مورد توجه و رجوع بوده است. این نوشته نقل بعضی مطالب اوست، گاه با مختصر شرح و بسطی (یادداشت ۱۰) و گاه با قدری تلخیص و تصرف (مخصوصاً یادداشت ۸). قصد از آوردن این یادداشت‌ها در این سلسله مباحث ریشه‌شناسی و غرض از این تصرفات توجه دادن به بعضی تحولات رایج در صورت نام‌های جغرافیایی است. سابقه برخی از این نام‌ها تا قدیم‌ترین

1. *Topographisch-historische Studien zum iranischen Nationepos* (Wiesbaden, 1975).

محل به این مناسبت کامفیروز نامیده‌شد. اما نام این محل در اسناد عیلامی تخت جمشید به صورت کاوپیریش و کامپیریش آمده و معلوم می‌کند که این نام بسی کهن‌تر بوده‌است. چنین است نام شیراز که آن نیز در اسناد عیلامی تخت جمشید به صورت تیرازیش و شیرازیش آمده‌است و احتمالاً فارسی نیست (زمانی بعضی محققان می‌گفتند شیراز یعنی «رز خوب» (= باغ خوب؛ شیر در سغدی یعنی خوب)، اما معلوم شد که این اشتقاق بی‌اساس است). حال این را نیز باید علاوه کرد که عیلامی بودن این دو هم گویا معلوم نیست و اگر ندانیم که ایرانی‌زبانان یا عیلامیان این نام‌ها را بر آن محل‌ها نهاده‌اند یا از گروهی دیگر گرفته‌اند و در آنها تصرف کرده‌اند (یا نکرده‌اند)، نمی‌دانیم با قواعد آوایی کدام زبان به سراغ این کلمات برویم و معنا یا اجزای سازنده آنها را کشف کنیم. پس بهتر است در این مواقع گرد اشتقاق نگردیم و به ذکر سابقه این قبیل نام‌ها و تمامی صورت‌های مختلف معتبر مستند آنها اکتفا کنیم. این صورت‌ها هرچه کهن‌تر باشند، به یافتن وجه تسمیه اصلی کمک بیشتری می‌رسانند.

به دو نمونه دیگر - نمونه‌های جدید - اشاره می‌کنیم و این مقدمه را به پایان می‌آوریم:

۱. در شمال ایران جایی است که آن را در چند سال اخیر جواهرده نامیده‌اند. تا چند سال قبل نام این محل جورده بوده‌است، در برابر جیره. جور برابر است با زَبَر و زَوَر فارسی و جیر برابر است با زیر فارسی (برابر با ده بالا و ده پایین). بنابراین، تصرف اهل محل یا ادارات دولتی نامی به‌ظاهر سنگین‌تر به آن محل داده و نام پیشین را پنهان ساخته‌است. اگر این نام جواهرده در آینده نیز بر جا بماند و اسناد درست و معتبر نیز به دست آیندگان نیفتد، اینان می‌توانند اشتقاق جواهرده را به دست آورند، نه اشتقاق جورده را.

۲. شهری که امروز در نزدیکی تهران بنا شده و به آن پاکدشت می‌گویند در اسناد دوره قاجار نامش پلشت است. بعید است که این پلشت همان کلمه آشنای فارسی باشد. کسی که در آینده به دنبال یافتن اصل نام این محل است باید به دنبال اصل دو نام بگردد،

یا بناها و مصنوعات بشری یا بروز بعضی حوادث تاریخی یا انتساب آنها به بعضی امیران و خان‌ها و مشاهیر) نام‌هایی می‌نهادند و می‌نهند، ولی به‌واسطه اسناد تاریخی است که امروز از این وجه تسمیه‌ها آگاه می‌شویم و اگر اسناد تاریخی به دست نباشد (که فلان نام از چه زمانی به فلان محل داشته و کدام اقوام در آنجا سکنی داشته‌اند)، با پس و پیش کردن حروف و مقایسه آن نام با فلان کلمه و بهمان نام دیگر نهایتاً می‌توان چندین وجه اشتقاق به دست آورد که ممکن است همه نادرست باشد و از همین‌جاست که حاصل این نوع تحقیقات در ایران عمدتاً هیچ بوده و دانشمندانی مانند احمد کسروی را هم به اشتباهات بد انداخته‌است.^۲ اگر می‌دانیم که مثلاً یوسف‌آباد تهران به نام یوسف مستوفی‌الممالک است یا امیرآباد به نام امیرکبیر، به‌واسطه اسناد تاریخی است و اگر می‌دانیم که مشهد خراسان مشهدالرضاست و نه مشهد فردی دیگر، باز به همین سبب است. اما این اسناد تاریخی همیشه اینقدر دستیاب نیستند و گاه به‌کلی غایبند. حال به این اضافه باید کرد که نام‌ها در طول زمان گاه چندین بار تبدیل به کلمات آشناتر می‌شوند یا امرا و ارکان دولت‌ها بی‌سبب و باسبب در آنها تصرفاتی می‌کنند یا با تغییر زبان آن محل، اهل محل نام‌های قدیم را به شکلی مشابه در زبان خود بدل می‌کنند یا گاه ترجمه می‌کنند^۳ و این تغییرات نام اصلی را در پس حروف تازه می‌پوشاند یا آن را پس می‌زند و به دست فراموشی می‌سپرد.

نام کامفیروز فارس مثلاً چنین است. مشهور است که فیروز ساسانی که از خشکسالی به ستوه آمده‌بود در آتشکده‌ای به درگاه خدا نالید که این بلا را از سر مملکت رفع کند و در راه بازگشت در جایی کام او برآمد و آن

۲. با وجود آنکه جلال‌الدین همایی در زبان‌شناسی تاریخی صاحب معلومات نبوده، تحقیقات او در تاریخ اصفهان او بسیار سودمند است و سبب آن اتکا به اسناد و یافتن صورت‌های قدیم یا قدیم‌ترین صورت ذکر بعضی نام‌ها در اسناد تاریخی و کنار گذاشتن صورت‌های جدید و وجه تسمیه‌های عوام بوده‌است.

۳. بعد از استقرار ترکی‌زبانان در آذربایجان بعضی نام‌های محل به ترکی «ترجمه» شده و احمد کسروی شواهدی از این نام‌ها در رساله معروف خود، نام‌های شهرها و دیه‌های ایران، آورده‌است.

یکی پاکدشت، که حاصل «وضع تعیننی» (به اصطلاح علما) در دوره‌ای خاص است، و دیگری پلشت که باید صورت‌های قدیم‌تر و احتمالاً مختلفش را همینطور به نحو قهقرایبی در اسناد تاریخی جست تا شاید اصل نام یا وجه تسمیه‌اش آفتابی شود.

تحقیقات ولادیمیر مینورسکی و یوزف مارکوارت نمونه‌های خوب این نوع تحقیقات است و کسانی که به این نوع مطالعات علاقه‌مندند خوب است از آن شیوه پیروی کنند، و این البته بدان معنی نیست که ایشان در این راه از خطا برکنار بوده‌اند. با این حال، مقصود ما در اینجا بسیار ناچیزتر از آن است و می‌کوشیم با چند مثال از شاهنامه اجمالی از این نوع مطالعات را پیش چشم علاقه‌مندان بیاوریم.

۶. اسپروز

نام کوهی است در شاهنامه در راه مازندران. در رفتن کاوس به مازندران آمده‌است:

همی رفت کاوس لشکر فروز
بزدگاه بر پیش کوه اسپروز

رستم نیز که برای رهاندن کاوس راهی مازندران شده‌بوده از این کوه گذر می‌کند و افراسیاب نیز پس از شکست از کیخسرو در این کوه پناه می‌جوید.^۴

نام این کوه در ظاهر مرکب است از اسپ و روز. در بندهشن نام این کوه آمده‌است (ترجمه بهار، ۷۲-۷۳)، در شمار کوه‌های شرق ایران. املاهای آن در نسخه‌های بندهشن چنین است: 'spwrwc' (اسپروچ) و 'sprwc' (اسپروچ). بنابراین، از ظاهر کلمه اینطور برمی‌آید که نویسندگان آن کتاب یا منابع ایشان نیز کلمه را مرکب از اسپ و روز می‌شمرده‌اند. اما چنین لفظی بی‌معنی است.

از یک نام مشابه در تاریخ طبرستان و رویان ظهیرالدین مرعشی (ص ۹۴-۹۵ از چاپ شایان) احتمالاً بتوان برای یافتن اصل این نام کمک گرفت و آن اسپریز است که نام قلعه‌ای است که بنا بر روایت، دیو سپید در رویان ساخته و به نظر

۴. برای شرحی درباره این کوه نک. حسین کریمان، پژوهشی در شاهنامه (سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۵): ص ۱۸۹-۱۹۴.

ظهیرالدین یا منابع او همان «اسفروز» شاهنامه است. ریز در مازندرانی معادل روز فارسی است و جزء اول کلمه احتمالاً با سپیده مرتبط است و بنابراین، حرکت حرف اول کلمه احتمالاً گسره باشد و کلمه بر روی هم معنی «روشنی صبح» یا مانند آن داشته‌باشد، و این نامی است مناسب برای کوه. اگر بتوان چنین احتمالی را پذیرفت، تحول جزء اول این کلمه چنین بوده که ispēd به ispē تخفیف پیدا کرده (مانند گسیذ و گسی) و آنگاه به سبب ناآشنا بودن و بر اثر اشتقاق عامیانه شاید به اسپ بدل شده (شاید، چون ممکن است فردوسی آن را مثلاً اسپروز یا چیزی مانند آن تلفظ می‌کرده‌باشد). حرف «پ» کلمه نیز در شاهنامه ممکن است متحرک بوده‌باشد. با این حال، این احتمالات ممکن است غلط از آب درآید و مشمول همان چیزی شود که در مقدمه به احتیاط و پرهیز از آن توصیه شد.

۷. التونیه

در شاهنامه نام دو محل است. تئودور نولدکه در مورد یکی احتمال داده‌است که محرف کپادوکیه (یا کپدوکیه)^۵ باشد. بعضی آن را صورتی از اذینه دانسته‌اند (مقصود حاکم معروف تدمر است در زمان شاپور اول).^۶ احتمال دارد که التونیه در یک جا تصحیف آלוسیه باشد. آن در هنگامه جنگ با عرب است، درباره فرخزاد:

به التونیه او کنون رزمجوی
سوی جنگ دشمن نهاده‌ست روی

آلوسییه احتمالاً خود صورتی است از آلوسه، که یکی از آن دژهایی است که ساسانیان بر کنار فرات برای دفع عرب بیابانی ساخته بوده‌اند و جغرافیادانانی مانند ابن‌خردادبه و یاقوت از آن یاد کرده‌اند (در نسخه‌های کتاب ابن‌خردادبه، الادوسیه و الاوسیه هم آمده‌است).

یک التونیه هم هست که چند بار در پادشاهی شاپور اول، در هنگامه نبرد با رومیان، نامش آمده‌است. ضبط این کلمه در نسخه‌ها مشوش است: قالونیه، باکوبنه، بالونیه،

۵. معادل عربی این ایالت در بعضی متن‌ها قبادقان است.
۶. این دو رأی را آیدنلو در کتابی که درباره لغات عربی در شاهنامه پرداخته آورده‌است. این کتاب البته فوایدی دارد، ولی تحقیقی است مقدماتی و باید امیدوار بود که مؤلف در آینده در تکمیل آن بکوشد.

تورانیان است، از چند کوه و محل در کلات، در شمال خراسان، نام برده شده‌است. یکی سپید کوه است و ظاهراً همان است که در بعضی منابع به صورت شیدز آمده و محل زندان اسفندیار بوده‌است (یعنی تصحیف سپید دژ). از روی نزدیکی جغرافیایی نام چند کوه در اوستا و متن‌های پهلوی و به واسطه تعیین محل آنها می‌دانیم که سپید کوه همان کوهی است که در متن‌های پهلوی سپندداد کوه است و در اوستا کوه سپنتوداته (-Spantō.dāta). از جهت آنکه نام آن با نام اسفندیار (که در پهلوی سپندداد یا سپندیاد است) یکی است، آن را زندان اسفندیار شمرده‌اند. سپید مرخم سپندداد است^۸ که ظاهراً به مقتضای وزن سپید شده، ولی این احتمال هم هست، و این قوی‌تر است، که سپید از قبل به سپید بدل شده‌باشد (قس. ریدد در ادامه بحث) و وزن در تبدیل آن بی‌اثر بوده‌باشد.

در ادامه این لشکرکشی، که با چندین شکست ایرانیان همراه می‌شود، از چند نام جغرافیایی دیگر هم یاد شده‌است، از جمله کاسه‌رود، که همان کشف‌رود است، و شهد، که نام دیگر همان رود است و در شاهنامه با مهد و عهد قافیه شده:

برفتند با یوز و بازان و مهد
گرازان و تازان سوی رود شهد

در بندهشن (ترجمه بهار، ص ۷۶)^۹ درباره کاسه‌رود (در پهلوی: کاسگرود) گفته شده که «به شهر توس بیاید و در آنجا آن را کسفرود (یا کسپرود؛ در متن: ksp) خوانند... چنانکه سیند را نیز کاسه خوانند». این سند قریه‌ای بوده از فرای نسای خراسان که یاقوت حموی از آن نام برده‌است.^{۱۰} تاکیتوس، مورخ رومی قرن اول و دوم میلادی، در تواریخ خود از رودی به نام Sindes یاد کرده که مرز میان اریه‌ها و

بالوینه و مانند اینها. در شاهنامه این نام همراه با قیدافه (نام شهری) و برانوش (نام سپهداری) آمده (نک. شاهنامه، دفتر ششم، تصحیح خالقی مطلق و امیدسالار، ص ۲۴۶، ابیات ۶۳-۶۶) و معادل این سه در تاریخ طبری، قالدوقیه و قذوقیه و الریانوس است:

- قالدوقیه طبری همان کیلیکیه است و صورت عجیب مذکور در شاهنامه، یعنی التونیه، نیز باید همان باشد.
- قذوقیه طبری برابر است با کپدوکیه و صورت درست آن احتمالاً قبدوقیه بوده. قیدافه شاهنامه باز صورتی عجیب است که گویا بر اثر خلط با نام ملکه اندلس (که خود مصحف قنداقه است) ایجاد شده‌است.
- الریانوس هم پیداست که امپراتور معروف روم است، ولی اینکه چرا در شاهنامه بدل به برانوش شده جای تأمل است. در کتیبه شاپور نام او به دو صورت آمده‌است: والرینوس در تحریر پهلوانی (اشکانی) و ولیارنوس در تحریر پارسی، در برابر Oualerianos تحریر یونانی. تبدیل واو اول به باء در انتقال از فارسی میانه به فارسی می‌دانیم که معمول است، ولی بقیه نام ظاهراً به کلی تحت تأثیر قیاس با نام‌های مشابه ایرانی مانند مهرنوش و کیانوش ساخته شده‌است.^۷

مقداری از این آشفتگی‌ها در ضبط نام‌ها البته ناشی از نقص نسخه‌هاست، ولی نه همه آن. کلمات غیرایرانی در دست نویسندگان و گویندگان و کاتبان ایرانی دیگرگون می‌شده‌اند و به صورتی که آشنا تر بوده تبدیل می‌شده‌اند. این ظاهراً در مورد برانوش صادق است. در مورد التونیه (یا چیزی مانند آن، چون از ضبط این نام در شاهنامه اطمینان نداریم) احتمالاً بی‌دقتی ناسخان و ناشناخت ایشان باعث به وجود آمدن این صورت‌های غریب شده و احتمالاً وجود یک التونیه (همان آلوسیه) نیز در تحریف این دیگری (که اصلاً کیلیکیه بوده) مؤثر بوده‌است.

۸. سپید کوه

در داستان فرود، که مقدمه اولین جنگ کیخسرو با

۷. در مورد شین پایان کلمه البته تأمل بیشتری لازم است؛ رک. نوشته نویسنده حاضر با نام «چند یادداشت از حاشیه تاریخ سیستان» (زیر چاپ).

۸. دو-سه نمونه دیگر از ترخیم: اردی به معنی اردیبهشت؛ اسفند به معنی ماه دوازدهم (گاهی اشتقاق بی‌اساسی در فرهنگ‌ها آمده)؛ نرد (بازی معروف) از نردشیر.

۹. اینجا از ترجمه منشی‌زاده پیروی شده‌است.

۱۰. شاید بی‌جا نباشد اگر در اینجا به نکته‌ای اشاره شود که از شناخت نام‌های جغرافیایی به دست می‌آید. ابوعلی سندی، که می‌گویند علم فرائض را از بایزید بسطامی آموخته، احتمالاً منسوب به همین‌جاست و نباید در هند به دنبال او گشت و بدین واسطه او را ناقل عرفان هندی به بایزید شمرد، چنانکه محققانی مانند رابرت زینر کرده‌اند. رک. عبدالحسین زرین‌کوب، جستجو در تصوف ایران (امیرکبیر، ۱۳۵۷)، ص ۴۶.

است که اصطلاحاً به آن صورت ضعیف می‌گویند)^{۱۱}. نام کوه ریوند در اوستا و بندهشن آمده‌است، در کنار نام سپند کوه مورد بحث. به همین سبب می‌توان احتمال داد که تبدیل سپند به سپد حاصل قیاس با ریوند و ریود و ریید باشد، نه ضرورت وزن.^{۱۲} در کنار این کوه‌ها از کوه گنابد هم یاد شده که معرّب آن جنابد است. گنابد همان جایی است که بر اثر اشتقاق عامیانه تبدیل به گناباد شده‌است، به سبب آشنا بودن نام‌های جغرافیایی ساخته شده با آباد. صورت پهلوی این نام و ناوَد است و در بعضی نسخه‌های بندهشن به صورت نوتر گنابد هم آمده‌است. در این کلمه نیز -ود (-vad یا -vad) صورت ضعیف پسوند -ونت (-vant) است و قابل قیاس با ریود و ریید.

۹. صقلاب/سقلاب

صقلاب یا سقلاب معرّب است از Sklabos یونانی و در شاهنامه نیز به همین صورت معرّب آمده‌است. در بندهشن (در پایان فصل اوصاف مردمان) در کنار زنگیان نام اسلاوها یا صقلابی‌ها نیز آمده‌است^{۱۳} و گفته شده که بعضی زنگیان به آب می‌زیند و بعضی به خشک و چنینند سگلاوی‌ها یا سگلابی‌ها (Saglābīg). در آغاز فصل دهم یک کتاب دیگر پهلوی، یادگار جاماسپ، نیز نام آنان آمده، ولی در نسخه موجود پازند به سیلانی تصحیف شده‌است و گفته شده که اینان مردگان خود را می‌سوزانند. این مطلب اخیر را گفته ابن‌رسته در اطلاق الفیسه و ابوریحان بیرونی در ماللهند و گردیزی در زین الاخبار تأیید می‌کند. گردیزی (ص ۵۵، چاپ حبیبی) مطلب دیگری نیز آورده که سقلابیان «به سگ بازگردند، از آنکه به شیر سگ پرورده‌اند» و سپس ماجرای آن را بازمی‌گوید. از اینجا معلوم می‌شود که بر اثر اشتقاق عامیانه نام اسلاوها را مشتق از سگ می‌دانسته‌اند و این پیداست که از

داهه‌ها بوده و این معلوم است که همان حدود مرز فعلی شمال شرقی ایران است (به یاد بیاورید دهستان را در آن سوی مرز که نام آن از همین داهه‌ها گرفته شده‌است). این نام را در تحریر پازند بندهشن به صورت شید نوشته‌اند و در بعضی نسخه‌های بندهشن به خط پهلوی نیز به صورت شند و شید آمده‌است. احتمال دارد که اصل سند یاقوت و Sindes تاکیتوس همین شند (Sind) بوده باشد (توجه شود به تبدیل شین ایرانی به سین یونانی و عربی که هر دو معمول بوده‌است). ولی از اینجا نمی‌توان سند بندهشن (به سین اول) را توجیه کرد. احتمال دارد که سند بندهشن صورتی باشد که بعد از اسلام به متن راه پیدا کرده، و از این نام‌ها در بندهشن کم نیست.

بنابراین، اینها ظاهراً نام‌های مختلف رود واحدند در نقاط مختلف جریان آن. شهید شاهنامه یا باز حاصل تبدیل کلمه‌ای ناآشنا به کلمه‌ای آشناست یا اگر بتوان صورت دیگر نام این رود، یعنی شید، را شید (Šayd) خواند، حاصل تبدیل «ی» به «ه» که بی‌سابقه نیست (مانند تبدیل واینده به باهنده و جزآن)، ولی این احتمال دوم احتمالی است ضعیف.

اما به یک پرسش باید پاسخ گفت و آن این است که نون سند یا شند کجا رفته و چرا تبدیل به شید شده‌است. پاسخ را نویسنده حاضر به درستی نمی‌داند. شاید شید نیز به صورت مصحّف از متن‌های فارسی به بعضی نسخه‌های بندهشن راه یافته باشد و اصیل نباشد (چنین تصحیفی فقط در خط عربی و فارسی ممکن است). عکس این تحول، یعنی تبدیل «ید» به «ند» شواهدی دارد (مانند تبدیل ویدیداد به وندیداد)، ولی تبدیل «ند» به «ید» برای نویسنده حاضر آشنا نیست. آیا ممکن است نزدیک به همان نوع تحولی باشد که در کلماتی مانند سنگ و سگ (هر دو به یک معنی) رخ داده و در متن‌های پهلوی نظایر دیگری نیز دارد؟ این مقایسه حذف نون را ممکن است قابل فهم کند، ولی اشباع مصوت‌رانه.

در ادامه جنگ از جایی به نام ریید سخن گفته شده که همان ریوند مشهور نیشابور است. ریود، که از جمله یاقوت حموی از آن یاد کرده، صورت دیگری است از همین نام. ظاهراً این دو صورت این نام بازمانده دو صورت کهن آن در زبان اوستایی‌اند، یعنی ریونت و ریوت (ریوت صورتی

۱۱. دربارهٔ درجات کلمه و صورت ضعیف و قوی در شماره‌های پیشین توضیحاتی آمده‌است.

۱۲. سپد را نمی‌توان صورت ضعیف سپند شمرد.

۱۳. بهار در ترجمه بندهشن (ص ۸۳) کلمه را «گلابی» خوانده‌است، چون در نسخهٔ اساس او یک دندان از آغاز کلمه افتاده‌است. دربارهٔ زنگیان و صقلابیان در دو سوی معمورهٔ جهان رجوع شود به مقالهٔ نویسنده حاضر با نام «تصحیح چند خطای رایج دربارهٔ نام ایران» (زیر چاپ).

دژیته ظاهراً به معنی «صعب‌العبور» است. حال توجه باید کرد که حرف لام پهلوی را هم می‌توان لام خواند هم راء، و در این عبارت پهلوی، کلمه گُرنَد را با لام نوشته‌اند. به این نیز باید توجه کرد که حرف گاف و دال پهلوی نیز مانند هم نوشته می‌شود و بنابراین، پایان کلمه گُرنَد را، به خط اصلی، هم می‌توان دال خواند هم گاف، ضمن اینکه «نگ» و «ند» به هم قابل تبدیلند، مانند کلنگ و کلند (ابزار معروف) و پرنگ و پرند. در اینجا نیز از قضا چنین به نظر می‌رسد که گُرنَد را کلنگ خوانده‌اند و چنین استنباط کرده‌اند که این دژ، یا سرای ضحاک، به شکل کلنگ (پرنده معروف) بوده است. به همین سبب در همان کتاب بندهشن گفته شده که این جایگاه ضحاک kulang homānāg بود، یعنی «کلنگ‌مانا».

حمزه اصفهانی، که از مطلع‌ترین افراد از تاریخ و سنن پیش از اسلام ایران بوده، این مطلب را در کتاب سنی خود آورده و درباره این جایگاه گفته است: «کلنگ‌دیس علی هیئت گُرسی و سَمّاه دس‌حت» (گُرسی یعنی کلنگ). صاحب مجمل‌التواریخ، که بعضی مطالب حمزه را در کتاب خود نقل کرده، در این باره گفته است (ص ۴۱ از تصحیح بهار): «آن جایگاه سرای بزرگ کرده بود و کلنگ‌دیس نام نهاده و بعضی آن را دس‌حت خوانند».^{۱۵} این دس‌حت احتمالاً تصحیف دس‌خت است. در کلمه دُشیتِ (dušit) سابق‌الذکر، اگر در خط پهلوی یک دندان به حرف یاء اضافه کنند، تبدیل به حرف خاء/ه‌اء می‌شود و از اینجا به راحتی یک کلمه مصحّف دُشخت به حاصل می‌آید که به احتمال قوی حمزه آن را دُش‌خت نوشته بوده و این در خط عربی به دس‌حت و مانند آن تصحیف شده بوده است.

حال باید در نظر آورد که ضحاک فردی بوده نابکار و ملعون. دژ هوخت و دُش‌هوخت در پهلوی به معنی «بدگفتار» (صفت) یا «گفتار بد» (اسم) است. اصل آن در اوستا دُژخته یا دُژوخته (dužuxta- یا dužuxta) است. بنابراین، کسانی که این کلمه را در پهلوی به صورتی که گفته شد تصحیف

۱۵. بهار در حاشیه مطلب حمزه را متذکر شده، ضمن آنکه از کنگ‌دژ هوخت شاهنامه هم یاد کرده و نیز گفته که نام حصن ضحاک در تاریخ طبری زرنج است.

صورت معرّب کلمه بر نمی‌آید، ولی صورت سگلابیگ در پهلوی اساساً تحت تأثیر این اشتقاق عامیانه به وجود آمده است. سگلابی به معنی سگ آبی یا بیدستر هم در فرهنگ‌ها ضبط است و این ظاهراً نسبت است از همان سرزمین اسلاوها، ولی با سگ آبی نیز احتمالاً خلط شده است.

۱۰. کنگ‌دژ هوخت

بنا بر یک روایت شاهنامه، جایگاه نشست ضحاک است و نام دیگر بیت‌المقدس:

به خشکی رسیدند سرکینه‌جوی

به بیت‌المقدس نهادند روی

چو بر پهلوانی زبان راندند

همی کنگ‌دژ هوختش خواندند

اما این نام در کتاب بندهشن، از کتاب‌های پهلوی، به صورت گُرنَد دُشید یا گُرنَد دُژید (kurind dušid یا kurind dužid) آمده است. دُشید یا دژید را در آن متن می‌توان دُشیت یا دژیت (dušit یا dužit) هم خواند و همین درست‌تر است،^{۱۴} چون درست است که در پهلوی املای تاریخی بسیار رایج است و درست است که t بعد از مصوت در انتقال از فارسی باستان یا اوستایی به پهلوی یا در همان اوایل دوره ساسانیان، در بعضی مناطق به d بدل شده بوده، ولی در کلماتی که در اصطلاح به آنها کلمات علمایی می‌گویند و در نام‌های خاص، این تحول کندتر بوده یا ممکن بوده اتفاق نیفتد و بنابراین، t در پایان املای این کلمه را بهتر است همان t بخوانیم. این نام چیزی نیست جز نقل یک نام جغرافیایی اوستایی به خط پهلوی و آن گُورِنته دُژته یا گُورِنته دُژیته (Kvirinta- dužita-/dužita-) است.

۱۴. حرف «ژ» در خط پهلوی نیست و در بعضی کلمات دخیل از اوستایی در پهلوی ممکن است آوای «ژ» را با حرف شین یا جیم نوشته باشند. ضمناً ممکن است آوای «ژ» را در کلمات دخیل از اوستایی (یا هر زبان دیگری که «ژ» جزء واج‌های آن بوده و این ممکن است در مورد بعضی لهجه‌های فارسی باستان نیز صادق باشد؛ در فارسی باستان، لااقل در یک مورد، از جیم برای نشان دادن آن استفاده کرده‌اند) به چیزی دیگر بدل کرده باشند، یعنی به «ز» یا «ش» یا «ج». این بدان معنی است که در بعضی لهجه‌های پهلوی احتمالاً واج «ژ» وجود داشته است و اگر هم نمی‌داشته، در لغات علمایی آن را تلفظ می‌کرده‌اند، یا گروهی تلفظ می‌کرده‌اند.

- نشانی مطالب در کتاب
- درباره اسپروز، رک. ص ۱۴۰، ۱۴۲، ۲۳۲.
 - درباره التونیه، رک. صص ۴۱-۴۲.
 - درباره بعضی نام‌های جغرافیایی مذکور در جنگ نخست کیخسرو با تورانیان و داستان فرود، رک. ص ۱۱۱-۱۱۲، ۱۹۸-۱۹۹، ۲۰۸-۲۱۰.
 - درباره صقلاب و سقلاب، رک. ص ۹۷-۹۹.
 - درباره کنگ دژ هocht، رک. ص ۲۳۸.

کرده‌اند یا خوانده‌اند، به یک انگیزه یا تصور ذهنی چنین کرده‌اند، ضمن آنکه توجه باید داشت که اینان از معنی (یا معنی و صورت) اصلی نام جایگاه ضحاک در اوستا، یعنی **گورننه دژیته** (-Kvirinta- dužita)، بی اطلاع بوده‌اند. پس یک سبب اصلی آنچه «آشناسازی» یا رفع ابهام از کلمات مبهم (رک. مقدمه) می‌گویند خود را اینجا نشان می‌دهد.

فردوسی، یا منبع او، یک قدم از این جلوتر گذاشته، به این معنی که نام شهرها یا دژها یا نشستگاه‌های دو-سه شاه دیگر نیز در پس ذهن او بوده و آن کنگ است (در اوستا **کنگهه**: -kanha) و این کنگ نام کلنگ را پس زده‌است. به عبارت دیگر، وجود نام‌هایی مانند **کنگ دز**، **کنگ افراسیاب**، **کنگ بهشت** (یا **بهشت کنگ**)، که همان **کنگ افراسیاب** (است) و **کوه کنگ** باعث این تبدیل شده‌است. مقصود این نیست که کلنگ به لحاظ آوایی تبدیل به کنگ شده‌باشد، بلکه کنگ، که لغت آشناتری بوده، جای یک لغت ناآشنا - ناآشنا به‌عنوان نام قصر و قلعه- را گرفته‌است.

این نام، چنانکه گذشت، در تاریخ طبری بدل به **زرنج** شده‌است. اینجا نیز مؤلف یا منابع او **گرنج** را، که معرب **گرنگ** است (به آنچه درباره لام و راء در خط پهلوی در سطور قبل آمد توجه شود)، به یک نام آشنا بدل کرده‌اند. بنابراین، در اینجا نیز تبدیل آوایی در کار نیست و بنا نیست با یک حیل‌هایی تبدیل کاف به زاء را توجیه کنیم.

این بود مختصری درباره چند نام جغرافیایی، عمدتاً در خراسان، که ذکر آنها در شاهنامه آمده‌است، بدون وارد شدن در مسائل جغرافیای تاریخی، بدون ذکر دلایل یکسانی محل نام‌های فارسی و پهلوی و اوستایی و بدون ذکر دلایلی که ما را به تعیین محل این نام‌ها راهبر می‌شود. مقصود صرفاً جلب توجه خوانندگان بود به این نکته که در تحول صورت نام‌های جغرافیایی، جز تحولات معمول آوایی، عوامل دیگر نیز مؤثر است. مؤثرتر از دیگر عوامل تخفیف و حذف‌هایی است که در حروف یا گاه تکواژهای این نام‌ها معمول است و دیگر تبدیل کل کلمه یا جزئی از آن به کلمه یا جزئی آشنا در گوش متکلمان به یک زبان.

گزارش‌ها

Table of Contents

Editorial

Cultural diplomacy and the written heritage	3-5
---	-----

Articles

Nizām-i Ta'rifā / Ali Ashraf SADEGHI.....	6-7
An introduction of three old sources of the <i>Rubā'īyyāt</i> of Khayyām / Seyyed Ali MIRAFZALI	8-13
<i>Sipīd-Muhra</i> and <i>Shankha</i> / Ali SAFARI AQ-QALEH	14-17
A few points and some words considering <i>Mawāhib-i Ilāhī</i> of Mu'tin ul-Dīn-i Yazdī / Ahmad BEHNAMI	18-21
Some remarks on several of Manūchihri-yi Dāmghānī's patrons / Raziye ABADIYAN.....	22-27
Editing a couplet of Ṭayyān-i Marghzi / Mohsen AHMADVANDI.....	28-30
Dust in my Mouth (I should not speak in such a manner): on the origin of an idiom / Wilhelm BACHER; Translated by Sepas RIVANDI	31-33

Reviews and Critiques

A look into <i>Persian Literary Influence on English Literature</i> / Majdoddin KEYVANI	34-49
A review of <i>Dīvān of Azraqī-ye Heravī</i> / Majdoddin KEYVANI	50-54
Some remarks on <i>A Fragment of an Old Exegesis in Persian</i> / Masoud QASEMI	55-64
Some remarks on <i>An Interpretation of the Holy Qur'ān</i> / Masoud QASEMI	65-71
Shaykh Mahmūd-i Pīr-Budāqī's narration of the <i>Rubā'īyyāt</i> of Khayyām / Seyyed Ali MIRAFZALI	72-75
<i>Pronunciation in Classical Persian Poetry: an exemplar for what should and should not be done in research</i> / Ali SHAPOURAN	76-104
An apocryphal story about Quran manuscripts in Afghanistan: a review of <i>The Story of Invisible Qurans of Afghanistan</i> , and "A Beginning of Cataloguing Manuscripts in Afghanistan" / Masoume NAZARI	105-108
A look into the edition of <i>Khulāṣat al-'Ash'ār va Zubdat al-'Afkār (Yazd, Kerman and its suburbs)</i> / Mortaza MOUSAVI	109-125
An introduction and a review of <i>Nāṣir Khusraw</i> / Hassan HEYDARZADEH SARDOROU	126-136
A review of the Persian translation of <i>Shakuntala</i> / Seyyed AhmadReza QAEMMAQAMI	137-141
A bird's-eye view of <i>Le Quran des Historians</i> / Zeynab Sadat ABTAHI	142-146
A critical look into "A Newly-Found Inscription at the tomb of Darius-the-great in Naqsh-e Rostam (DNf)" / Soheil DELSHAD	147-159

Essays on Research

What does an etymologist do? (6-10) / Seyyed AhmadReza QAEMMAQAMI.....	160-166
--	---------

Iran in Ottoman Texts and Sources (20)

Works of Na'imā Muṣṭafā Efendī / Nasrollah SALEHI	167-170
---	---------



Gozaresh-e Miras

**Quarterly Journal of Textual Criticism,
Codicology and Iranology**

**Third Series, vol. 4, no. 1 - 2, Spring - Summer 2019
[Pub. Winter 2021]**

Properietor:

The WRITTEN HERITAGE RESEARCH INSTITUTE

Managing Director & Editor-in-Chief:

Akbar Irani

Assistant Editor:

Masoud Rastipour

Managing Editor:

Younes Taslimi-Pak

Cover:

Mahmood Khani

Print:

Miras

**No. 1182, Enghelab Ave.,
Between Daneshgah St. & Abureyhan St.,
Tehran, Iran**

Postal Code: 1315693519

Tel: 66490612, **Fax:** 66406258

Website: www.mirasmaktoob.ir

E-mail: gozaresh@mirasmaktoob.ir